

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

بحث در فرمایش مرحوم محقق نائینی (اعلی الله مقامه الشریف) است. ایشان می‌فرمایند در مقام اثبات مواجهه با مشکلی هستیم که این اشکال نه تنها در ما نحن فیه وجود دارد بلکه موجب هدم برخی از مبانی گذشته‌ای ما نیز می‌شود. خلاصه‌ای اشکال این است که در سایر موارد، عند الشک فی التقیید، به اصالة الاطلاق تمسک می‌کنیم یعنی اصالة الاطلاق می‌گوید متکلم این قید را اراده نکرده. اشکال این است که اگر شک کنیم تکلیفی مشروط به قدرت شرعی هست یا نیست، نمی‌توانیم با اصالة الاطلاق شک را برطرف کنیم.

ادامه کلام مرحوم نائینی

برای این اشکال سه تقریر دارند. در تقریر اول می‌فرمایند «کلّ خطاب بنفسه يقتضى القدرة على متعلّقه» خود هر خطاب، اقتضای قدرت بر متعلق را دارد.

مسلم است که هر تکلیفی مقید به قدرت است لکن در دلیل شرطیت قدرت، اختلاف وجود دارد. مشهور قائل‌اند دلیل، حکم العقل به قبح تکلیف عاجز است. نائینی برخلاف مشهور می‌گوید، خود خطاب اقتضای شرطیت قدرت در متعلق را دارد. حرف ایشان این است که «حقیقة الخطاب ليس الا ترجيح احد طرفي المقدور».

وقتی متکلم می‌گوید انجام بده مفروض گرفته که انجام دادن و انجام ندادنش مقدور است پس یکی از این دو طرف مقدور را ترجیح داده. در جایی که می‌گوید لا تفعل، طرف عدم را بر طرف فعل ترجیح داده. در جایی که قدرت نباشد ترجیحی وجود ندارد یعنی وجوب یا عدم طرفی که در آن قدرت وجود دارد متعین است. مثلاً معنا ندارد مولى به کسی که قدرت پرواز ندارد بگوید پرواز نکن چون پرواز نکردن تعیین دارد.

ثمره‌ی بین مبنای مشهور و نائینی در جاهای متعددی روشن می‌شود که مانحن فیه از همان موارد است. وقتی اعتبار قدرت از مقتضیات خطاب شد نائینی می‌فرماید «بنينا فساد مقالة المحقق الكرکی من صحّة إتيان الفرد الواجب الموسّع المزاحم للمضيق امتثالاً للأمر بالطبيعة المنطبقة عليه قهراً فيجزي عقلاً».

در تراحم بین واجب موسع و مضيق، می‌گوئیم واجب مضيق مقدم است. اگر کسی واجب مضيق مثل ازاله را انجام نداد و نماز خواند، مرحوم محقق ثانی (محقق کرکی) قائل است به اینکه عبادتش صحیح است چون طبیعت کلی که متعلق برای وجوب قرار گرفته و گفته «صلّ» بر این فرد از واجب موسع هم قهراً منطبق است و این مصداقی از آن طبیعت کلی است. چون

انطباق دارد این مصداق مأمور به می شود وقتی مصداق مأمور به شد، مجزی و صحیح است.

نائینی در فرض تراحم بین واجب موسع و مضیق می گوید خطاب به این شخص قبیح است چون خطاب به غیر مقدور است در حالی که مقتضای خطاب این است که متعلقش مقدور مکلف باشد. وقتی فردی وارد مسجد شد، شارع به او می گوید تو به نحو واجب مضیق، از مسجد ازاله ای نجاست کن در نتیجه خطاب صلّ به او درست نیست. خطاب صلّ جایی است که متعلق مقدور باشد و مفروض این است که مقدور نیست. روی مبنای مشهور، عقل می گوید تکلیف عاجز قبیح است. مکلف وقتی ازاله را ترك کرد، عاجز از صلاة نیست پس این مصداق برای طبیعت مأمور به است.

خلاصه اینکه بیان اول طبق مبنای خودشان در شرطیت قدرت است که اعتبار قدرت را از خود حقیقت خطاب به دست می آوریم و کاری به حکم عقل نداریم.

بعد می فرمایند «و مع اقتضاء كلّ امر القدرة على متعلّقه كيف يصح التمسك بإطلاق الأمر على عدم تقييد المتعلّق بالقدرة». جایی که شك داریم مولی قدرت شرعیه را در این تکلیف داخل کرده و معتبر می داند یا نه، يك مصداق مهم قدرت شرعیه، همان قدرت عقلیه به لحاظ دخالتش در ملاک است. ایشان می گوید وقتی می گوئیم خود تکلیف اقتضای اعتبار قدرت در متعلق را دارد چطور بگوئیم اصالة الاطلاق قدرت را در متعلق معتبر نمی داند؟ در آخر اشکال می گویند اساس اشکال به این برمی گردد که تمام تکالیف باید مشروط به قدرت شرعیه شود و تکلیفی که مشروط به قدرت عقلیه محضه بشود نداریم تا بگوئیم دوران امر بین مقدور به قدرت عقلیه و مقدور به قدرت شرعیه است.

به عبارت آخری، بیان اول برای عدم جواز تمسك به اطلاق، مخالفت اصالة الاطلاق با روح خطاب است. نائینی این را بیان نکرده ولی شبیه اینکه می گوئید یکی از عوامل فساد شرط، منافات شرط با مقتضای عقد است. اینجا هم می گوئیم برای نفی اعتبار قدرت شرعیه به اصالة الاطلاق نمی شود تمسك کرد چون با حقیقت خطاب منافات دارد.

اختلافی بین مشهور اصولیین که می گویند قدرت عقلاً شرط تکلیف است وجود دارد. قدما می گویند قدرت شرط فعلیت تکلیف است اما متاخرین می گویند قدرت شرط تنجز تکلیف است. طبق هر دو مبنا اولاً خطاب لغو نیست و ثانیاً ملاکش باقی است ولی در صورت عجز، یا فعلیت و یا تنجز ندارد. اما اگر گفتیم خود خطاب اقتضای قدرت دارد، یعنی شارع با لحاظ قدرت بر متعلق این تکلیف را جعل کرده، نتیجه اش این است که این قدرت، شرعیه می شود به طوری که اگر این قدرت نباشد شارع خطاب نمی کرد.

لذا می فرماید «بل نتيجة اقتضاء الخطاب القدرة على متعلّقة هو أنّ القدرة في جميع التكالیف تكون شرعية، و ليس لنا ما يكون القدرة المعتبرة فيه عقلية محضة» دیگر قدرت عقلی محض وجود ندارد.

خلاصه ی بیان اول این شد که طبق مبنای نائینی، قدرت معتبر در تکالیف، همیشه شرعی است و اگر شارع این شرط را آورد، با اصالة الاطلاق نمی توانیم بگوئیم این قدرت در اینجا شرط نیست یعنی با اصالة الاطلاق نمی توانیم قدرت شرعیه را منع کنیم و کنار بگذاریم.^[1]

در تقریر دوم می فرمایند بر فرضی که بپذیریم خود خطاب اقتضای تقييد به قدرت شرعیه را ندارد یعنی مبنای مشهور را اخذ کنیم، باز هم نمی توانیم به اصالة الاطلاق تمسك کنیم «يكون من قبيل احتفاف الكلام بما يصلح للقرينة المانع من التمسك بالإطلاق» برای اینکه خود خطاب ذاتاً قابلیت تقييد به قدرت شرعیه را دارد. یعنی می گوئیم سلمنا اقتضا ندارد اما قابلیتش را دارد و لعلّ شارع بر همین قابلیت اعتماد کرده لذا نمی توانیم اصالة الاطلاق را بیاوریم و بگوئیم قدرت شرعیه منتفی است.^[2]

در تقریر سوم می‌فرمایند اگر بخواهیم تمسک به اصالةالاطلاق کنیم یکی از مقدمات حکمت منتفی است. یکی از مقدمات حکمت این است که اگر مولی اراده‌ی قید کرده باشد و نیاورد، مکلف واقع در اغراء به جهل بشود یا تعبیر کنیم به اینکه نقض غرض مولا لازم می‌آید - بعداً این را رد می‌کنند. - این مقدمه در ما نحن فیه معنا ندارد چون فرض این است که قدرت دارد حالا بگوئید اگر شارع نخواهد توجه کند نقض غرض می‌شود، اگر این قدرت نداشته باشد نمی‌آورد اگر قدرت داشته باشد می‌آورد. دوران امر بین فعل و عدم است و این یا انجام می‌دهد یا انجام نمی‌دهد ما معنی لنقض الغرض^[3]

نتیجه‌ی سه بیان این است که در هنگام شك در تقیید به قدرت شرعی و یا عدم آن، نمی‌توانیم به اصالةالاطلاق برای نفی قدرت شرعیه استفاده کنیم.

حدیث اخلاقی هفته

روایتی از امام جواد(علیه السلام) است که حضرت می‌فرمایند «وَاعْلَمْ أَنَّكَ لَنْ تَخْلُوَ مِنْ عَيْنِ اللَّهِ فَانْظُرْ كَيْفَ تَكُونُ». خیلی روایت کوتاهی است و اگر انسان بخواهد همین را برای سیر و سلوك ملاك و برنامه خودش قرار بدهد کفایت می‌کند. حضرت می‌فرماید بدان که تو از عین خدا هیچ وقت از جدا نمی‌شوی.

هر جا بروی، هر چه بگوئی، هر چه انجام بدهی، هر چه فکر کنی، لن تخلوا من عین الله. خدای تبارك و تعالی دائماً مراقبت میکند، دائماً نگاه می‌کند، ممکن است آدم از عین بعضی از ملائکه‌ای که موظفاند اعمال انسان را ببینند در بعضی از جهات متوجه نشوند ولی من عین الله، زمانی، مکانی، شأنی، چیزی و جایی انسان نمی‌تواند پیدا کند که خالی از عین الله باشد، در خواب، در بیداری، در خوردن و نخوردن، در گفتن و سکوت، گاهی اوقات انسان سکوت می‌کند در بعضی از موارد، بعضی از مواردی که اظهار واجب است.

حالا اگر يك وقتی يك انحرافی را يك جمعی از آقایان در حوزه دیدند و اینکه باید حرف بزنند، باید موضع خودشان را ذکر کنند، ما اصلاً بابی داریم به نام باب وجوب البرائة من اهل البدع اگر کسی خواست بدعتی را بگذارد و تشکیکی کند در مسلمیات مذهب، سکوت کردن گناه است. این خیلی مسئله‌ی مهمی است انسان گاهی اوقات با اقدام نکردن، سکوت کردن، کنار کشیدن، چه بسا به حسب ظاهر هم محترم باشد و مورد افتراءات هم قرار نگیرد ولی مسئله این است که این نمی‌شود و باید ببینیم خدا از انسان چه می‌خواهد.

واعلم أَنَّكَ لَنْ تَخْلُوَ مِنْ عَيْنِ اللَّهِ، فانظر، این دست خودت هست، کیف تكون، تو چه کاره‌ای؟ یعنی ما هر کاری می‌خواهیم کنیم، هر حرفی می‌خواهیم بزنیم، درس می‌خواهیم بگوئیم، درس برویم، این برای خدا باشد، ببینم خدا راضی است یا نه؟ اگر واقعاً ما این روایت را ملاك قرار بدهیم از خانواده که واقعاً گاهی اوقات بعضی از خانواده‌های طلبه‌ها تماس می‌گیرند مطالبی را ذکر می‌کنند که بسیار بسیار رنج‌آور، خجالت‌آور است. يك طلبه در منزل به زنش كتك بزند، بچه‌هایش را به شدیدترین وجه كتك بزند، برخوردهایی که هست که خودتان کم و بیش این مسائل را شنیدید.

در منزل انسان این روایت را مدّ نظر قرار بدهد، در برخورد با خانواده، در برخورد با بچه‌ها ببیند آیا طوری عمل می‌کند که خدا راضی باشد یا نه؟ يك وقتی بعضی از ماها از این طرف قضیه می‌افزیم می‌گوییم این برای ما تکلیف است، درس خواندن برای ما تکلیف است، به ما کار نداشته باش، خودتان از بیرون خرید کنید، مشکلات، دکتر و ... خودتان بروید من درس دارم، همه اینها غلط است. وقتی انسان در يك خانواده‌ای هست ولو طلبه هم باشد ما موظفیم که این خانه و خانواده را حفظ کنیم، اقتضاءات و احتیاجاتش را برطرف کنیم، با اخلاق خوب، با رفتار خوب، با زبان خوب.

این را در جمع خودمان عرض می‌کنم؛ چرا امروز بچه‌های ما طلبه‌ها خیلی تمایل به طلبگی ندارند؟ حالا قدیم زندگی‌ها خیلی بسیط بود، مشکلات خیلی عجیب بود، می‌گفتند بالأخره نمی‌توانیم اینطور زندگی کنیم، اما الآن این هم کم و بیش هست، ولی علت اصلی آن برخوردی است که آن روحانی و آن طلبه با این بچه‌ها در خانواده انجام می‌دهد. ما باید ببینیم خدا از ما چه می‌خواهد؟ درس و بحث به جای خودش، زندگی به جای خودش، می‌آئیم در اجتماع باز لن تخلوا من عین الله، بالای منبر، پشت تریبون، هر کاری انجام می‌دهیم ملاکمان باید این باشد که ببینیم فانظر کیف ... ظهر به منزل برمی‌گردیم بگوئیم امروز کارهای ما چقدر مورد رضایت خدا بود، چه ثمره‌ای خودمان می‌دهیم، یا اینکه از صبح تا ظهر به فکر این بودم خودم را بیشتر مطرح کنم، دنبال مقاصد نفسانی خودم باشم، اینها بوده. علی‌ای حال این روایت بسیار کوتاهی است انسان هم می‌تواند به حافظه بسپارد. خداوند ما را موفق به عمل این روایت بفرماید^[4].

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1] □ فوائد الاصول، ج 1، ص: 323: اَمَّا أَوَّلًا: فلما عرفت من ان كلّ خطاب بنفسه يقتضى القدرة على متعلّقه، لأنّ حقيقة الخطاب ليس إلّا ترجيح أحد طرفي المقدور، فاعتبار القدرة على المتعلّق و تقييده بها إنّما يكون من مقتضيات نفس الخطاب، بناء على ما هو الحقّ عندنا من أنّ المدرك في اعتبار القدرة إنّما هو اقتضاء الخطاب ذلك، لا مجرد حكم العقل بقبح تكليف العاجز. و عليه بنينا فساد مقالة المحقّق الكرّكي من صحّة إتيان الفرد الواجب الموسّع المزاحم للمضيق امتثالاً للأمر بالطبيعة المنطبقة عليه قهراً فيجزي عقلاً. و مع اقتضاء كلّ امر القدرة على متعلّقه كيف يصح التمسك بإطلاق الأمر على عدم تقييد المتعلّق بالقدرة، حتى يقال: إنّ القدرة المعتبرة فيه عقلية لا شرعية، فيقدّم على ما قيّد بالقدرة الشرعية عند المزاحمة، بل نتيجة اقتضاء الخطاب القدرة على متعلّقه هو أنّ القدرة في جميع التكاليف تكون شرعية، و ليس لنا ما يكون القدرة المعتبرة فيه عقلية محضة ليرتّب عليها ما يترتّب.

[2] □ فوائد الاصول، ج 1، ص: 323 و 324: و اَمَّا ثانيًا: فلأنّ هب أنّ اقتضاء الخطاب ذلك لا يوجب تقييد المتعلّق شرعاً بالقدرة، إلّا أنّه لا أقلّ من ان يكون من قبيل احتفاف الكلام بما يصلح للقرينية المانع من التمسك بالإطلاق، لأنّه لا إشكال في صلاحية اقتضاء الخطاب لأن يكون مقيداً شرعاً، و كفاية اكتفاء الشّارع بذلك عن التّصريح بتقييد المتعلّق بالقدرة، و مع هذه الصّلاحية كيف يجوز التمسك بإطلاق المتعلّق على عدم أخذ القدرة قيداً له؟

[3] □ فوائد الاصول، ج 1، ص: 324: و اَمَّا ثالثًا: فلأنّ التمسك بالإطلاق في رفع ما شكّ في قيديته في سائر المقامات إنّما هو لأجل مقدّمات الحكمة، الّتي منها لزوم نقض الغرض، و إيقاع المكلف في خلاف الواقع، لو كان المشكوك في الواقع قيداً، فمن عدم بيانه نستفيد انه لم يكن في الواقع قيداً. و هذا البيان في المقام لا يتمشى لأنّ المتعلق لو كان في الواقع مقيداً بالقدرة و كانت القدرة لها دخل في ملاكه لم يلزم من إهمال ذكر القدرة نقض الغرض و لا إيقاع المكلف في خلاف الواقع لأنّه لا يمكنه فعل غير المقدور حتى يقع في خلاف الواقع. فلا مجال ح للتمسك بالإطلاق لعدم قيديّة القدرة.

[4] □ تحف العقول، النص، ص: 455: قَالَ لَهُ رَجُلٌ أَوْصِنِي قَالَ(ع) وَ تَقَبَّلُ قَالَ نَعَمْ قَالَ تَوَسَّدِ الصَّبْرَ وَ اعْتَنِقِ الْفَقْرَ وَ ارْفُضِ الشَّهَوَاتِ وَ خَالَفِ الْهَوَى وَ اعْلَمْ أَنَّكَ لَنْ تَخْلُوَ مِنْ عَيْنِ اللَّهِ فَانْظُرْ كَيْفَ تَكُونُ.